



«شهر های بی نشان»

نقشه‌ای از ذهن انسان در دنیای بی معنا

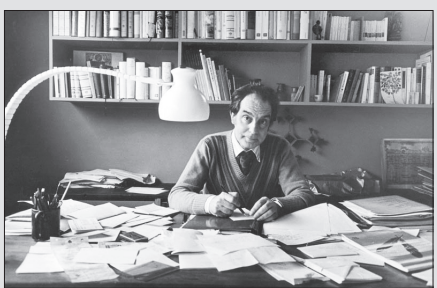
ایتالو کالوینو از خلال گفت‌وگوی مار کوپولو و قوبلای خان تصویری فلسفی از بحران مدرنیته و جست‌وجوی انسان برای معنا ترسیم می‌کند

روزبه فکور

کالوینو یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های ادبیات امروزی ایتالیاست و به‌خاطر شیوه خاص خودش جایگاه ویژه‌ای در میان رمان‌نویسان اروپایی دارد؛ شیوه‌ای که تخیل نیرومند، طنز پاک و ظریف و توجه نزدیک به واقعیت و تاریخ را در هم می‌آمیزد. در آثار او که آکنده از تمثیل و استعاره است، نگرش موشکافانه واقعیت، طنز، افسانه‌پردازی و تخیل شاعرانه همه به یک اندازه جا دارد. در جهانی که مرز واقعیت و خیال هر روز بیش از پیش در هم می‌ریزد، ایتالو کالوینو در رمان «شهرهای بی‌نشان» نقشه‌ای از ذهن انسان معاصر می‌کشد؛ شهری بر فراز شهرها، جایی میان رؤیا و منطق، این اثر، گفت‌وگویی است میان مار کوپولو و قوبلای خان، اسامی در لایه‌های زیرین، روایت گفت‌وگوی همیشگی انسان با «معنا» و «ویرانی» است.

رمان شهرهای بی‌نشان نخستین بار در سال ۱۹۷۲ منتشر شد و یکی از شناخته‌شده‌ترین آثار کالوینو به شمار می‌آید. «شهرهای بی‌نشان» غالباً به عنوان یکی از شاهکارهای ادبیات پست‌مدرن شناخته می‌شود. این اثر را به چالش کشیدن ساختارهای سنتی روایت، خوانندگان را به کاوش در مرزهای میان واقعیت و خیال دعوت می‌کند. شهرهایی که مار کوپولو توصیف می‌کند، می‌توانند به‌عنوان تمثیل‌هایی از جنبه‌های مختلف زندگی شهری تلقی شوند و موجب تأمل در مورد فرهنگ، هویت و گذر زمان می‌شوند.

ساختار کتاب بر اساس گفت‌وگوهای خیال‌انگیز میان جهانگرد ونیزی مار کوپولو و امپراتور مغول قوبلای خان است؛ پولو، در قالب توصیف ۵۵ شهر خیالی، از تجربه زیستن، ادراک، زبان و حافظه سخن می‌گوید. این شهرها نام دارند، اما مکان نه. آنها نقشه‌های ذهنی انسانند؛ شهرهایی از جنس عشق، خاطره، زمان، مرگ، تکرار و فراموشی. کالوینو «شهرهای بی‌نشان» را با اقتباس از هفت‌پیکر نظامی گنجوی نوشته‌است. کالوینو نویسنده‌ای مبدع و نوآور است. خلاقیت او در قصه‌نویسی از موضوع داستان تا طرح و چگونگی پرداخت آن تعجب‌آور است. اینجا او از زبان موهوطن خود، مار کوپولو، ماجراهایی از دیدار شاهزادگان مشرق زمین را روایت کرده است؛ شاهزادگانی که این‌بار نه هفت تن از هفت شهر، بلکه ۵۰ تن از ۵۰ شهرند؛ شهرهایی که طبعاً برای ما آشنا ترند تا کالوینو و مار کو؛ شهرهایی که هر یک عمارتی، رنگی، سیاره‌ای و روزگاری دارند.



ایتالو کالوینو نویسنده ایتالیایی

از سفر تا فلسفه

کالوینو با مهارت شاعرانه‌اش، ژانر سفرنامه را به تأملی فلسفی درباره هستی و زبان بدل می‌کند. هر شهر که مار کوپولو شرح می‌دهد، انعکاسی است از بخشی از روان انسان یا تمدن.

به تعبیر خود نویسنده «هر شهری که توصیف می‌کنم، در واقع چهره‌ای دیگر از ونیز است و ونیز، خود، تمثیلی است از انسان در جست‌وجوی معنا». در بسیاری از مصاحبه‌ها، کالوینو گفته بود که این اثر را در واکنش به بحران مدرنیته و ازهم گسیختگی تجربه انسانی در جهان تکنولوژیک نوشته است؛ جایی که شهرها به «بی‌چهرگی» رسیده‌اند. اگر بخواهیم با نگاهی جامعه‌شناسانه به اثر بنگریم، شهرهای بی‌نشان در واقع آینه‌ای از تمدن معاصر است؛ جایی که انسان، در دل شلوغی، دچار خلأ معنا می‌شود. شهرهایی که در ظاهر مدرن، اما در باطن تهی از ارتباط و رؤیا هستند.

کالوینو با زبانی موجز و شاعرانه، نوعی نقد آرام اما عمیق از زیست شهری و تمدن را پیش می‌کشد، بی‌آنکه شاعر باشد یا مستقیماً سیاست‌ورزی کند. کتاب ساختاری شبکه‌ای دارد: شهرها در ۱۱ دسته و در فصل‌هایی متقاطع طبقه‌بندی شده‌اند، مثل «شهرها و حافظه»، «شهرها و نشانه‌ها»، «شهرها و میل‌ها». این فرم هندسی، از دید منتقدان یادآور ساختارهای ریاضی و موسیقایی در نثر کالوینو است، گویی نویسنده، همان‌قدر که شاعر است، معمار نیز هست. در واقع، هر شهر را می‌توان چون یک شعر کوتاه خواند؛ فشرده، استعاری و در عین حال پر از رمز. جمله تقریباً ثابتی را می‌توان در بسیاری از نقدها و تحلیل‌های کتاب شهرهای نابیدا مشاهده کرد: شهرهای کالوینو، شبیه هیچ یک از شهرهایی که ما می‌شناسیم نیستند، اما همه شهرهایی را که ما می‌شناسیم، در خود منعکس کرده‌اند.

گفت‌وگویی میان شرق و غرب

یکی از جذاب‌ترین لایه‌های اثر، دیالوگ پنهان میان مار کوپولو (غرب) و قوبلای خان (شرق) است. این دو، نماد دو شیوه متفاوت اندیشیدن هستند: منطق و تخیل، نظم و آشوب، تسلط و شهود، اما در پایان، هیچ‌یک بر دیگری پیروز نمی‌شود، زیرا کالوینو می‌خواهد بگوید: «تمدن بشری در زمانه‌ی دوام می‌آورد که میان این دو قطب تعادل برقرار شود.» شهرهای بی‌نشان به ده‌ها زبان ترجمه شده و الهام‌بخش هنرمندان در معماری، تئاتر، موسیقی و هنر مفهومی بوده است. از آثار مشهور اقتباس‌شده می‌توان به نمایش «Invisible Cities» ساخته کریستوفر سرلی اشاره کرد.

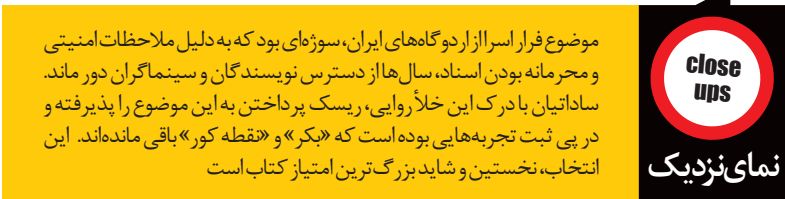
کالوینو با شهرهای بی‌نشان نه درباره شهر حرف می‌زند، نه درباره سفر بلکه درباره انسانی که در میان خرابه‌های معنا، هنوز رؤیا می‌بیند. در جهانی که روز به‌روز شهرهای یکی از همان شهرهای خیالی می‌شود، خواندن دوباره این کتاب نه بازگشت به گذشته که دعوتی است به نجات تخیل در زمانه‌ای بی‌تخیل.

هنر و ادبیات

کرده سینما و ادبیات ۸۵۵۲۲۰۶۰

کتاب «فرار» نشان می‌دهد پیروزی تنها در میدان نبرد نیست در رفتار با دشمن و حفظ کرامت انسانی نیز معنا می‌یابد

«از اسارت تا اعتماد» قصه‌هایی ناگفته از اردوگاه‌های جنگ



موضوع فرار اسرار از دوگاه‌های ایران، سوژه‌ای بود که به دلیل ملاحظات امنیتی و محرمانه بودن اسناد، سال‌ها از دسترس نویسندگان و سینماگران دور ماند. این ساداتیان با درک این خلأ روایی، ریسک پرداختن به این موضوع را پذیرفته و در پی ثبت تجربه‌هایی بوده‌است که «بکر» و «قطعه کور» باقی مانده‌اند. این انتخاب، نخستین و شاید بزرگ‌ترین امتیاز کتاب است

حضور داشته و شاهد عینی بوده‌اند. این تنوع راویان، از سرهنگ تا ستوان دوم (مانند ماشاءالله فراهانی و حمید صاحب‌قلم که متأسفانه فوت کرده‌اند) و حضور شاهدان از شهرستان‌ها و تهران، عمق سندیت روایت را افزایش می‌دهد. این اثر، یک روایت خطی از یک نفر نیست، بلکه پارلی است از دیدگاه‌های متعدد که هر کدام نگاهی از یک تجربه بزرگ را پوشش می‌دهند، بااین حال همین ساختار پاره‌پاره است، معنای آن ناشی از جمع‌آوری مشاهدات است، منتقدانی را به سوی خود جلب کرده است. افزایش شایسته بر روایتی متمرکز بر یک واقعه بزرگ داشته باشند.
اوج‌گیری اخلاقی: الگوی فداکاری خانم افشار
از میان ۲۶ روایت، خاطره خانم زینب افشار، پرستار بیمارستان ارتش به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها معرفی شده و نویسنده قصد دارد آن را به صورت مجزا چاپ کند. این خاطره که در آن اسیر عراقی از اعتماد پرستان سوءاستفاده می‌کند و او را گروگان می‌گیرد، به نمادی از تقابل عمیق اخلاقی تبدیل می‌شود. واکنش خانم افشار که «حاضر بود جان خودش را به خطر بیندازد، اما زحمات مستمر سرن بین ساداتیان در پرداختن به ابعاد کمتر کاوش شده جنگ، اهمیت پیدا می‌کند. این نویسنده با تداوم پژوهش در این حوزه‌های حساس، نشان داده خاطرات دفاع مقدس گنجینه‌ای است که لا‌یه‌های آن همچنان نیازمند حفاری دقیق و پژوهش میدانی است. این کتاب به خواننده ثابت می‌کند جنگ، ساختاری تک‌بعدی ندارد بلکه مجموعه‌ای پیچیده از کنش‌های نظامی، مدیریت پناهندگان، بقای فردی و چالش‌های اخلاقی در اسارت است.

فرار با موفقیت توانسته است یک روایت فرعی و امنیتی را به یک بستر عمیق برای تأمل در مفاهیمی چون اعتماد، مدیریت بحران و ثبات اخلاقی در برابر دشمن تبدیل و به این ترتیب، جایگاه خود را به عنوان یک سند روشنگر در کتابخانه ادبیات مقاومت تثبیت کند.

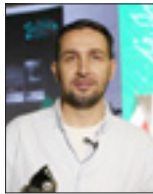
در نهایت، فرار سهمی ماندگار در پرورنده خاطرات مقاومت است و خانواده‌هایی مانند خانواده سرهنگ صاحب‌قلم و ستوان فراهانی حق دارند به این قهرمانانی که در ثبت این خاطرات نقش آفرین بودند، بباندد این کتاب یادآوری می‌کند که پیروزی نه تنها در جبهه نبرد رقم نخوردند، بلکه در صبر، مدیریت و اخلاقیات روزمره نیز به اثبات رسیدند.



ما محکوم به مطالعه فراوان هستیم

نیز محصولی که تولید می‌کنند، اثری باکیفیت‌تر خواهد بود، البته در اِین دوره، متأسفانه چیزی که زیاد مشاهده می‌شود، کاهش توجه به مطالعه است. نمی‌خواهم همه را متهم کنم، چون هر کسی گرفتاری‌ها و مشغله‌های خودش را دارد، اما واقعاً این کمبود مطالعه در میان فعالان فرهنگی و هنری محسوس است. نکته‌ای که وجود دارد این است که مثلاً من بارها در محافل شخصی مشاهده کرده‌ام که هیچ تعاملی میان فیلمسازان و سایر فعالان حوزه هنری وجود ندارد. تعامل ویژه‌ای بین خودمان و نویسندگان یا حتی فراتر از آن با شاعران، معماران، گرافیست‌ها، عکاسان، نقاشان و هنرمندان هنرهای تجسمی مشاهده نمی‌کنم. در حالی که در گذشته، در غرب، می‌توان نمونه‌های درخشانی از این تعامل‌ها دید. مثلاً خانم رزّ ساند، یک نویسنده فرانسوی بود که با نویسندگان بزرگ مانند گوستاو فلوبر داد و ستد داشت. هم‌تیمی و

ما چه فیلمساز باشیم یا نباشیم مطالعه امری ضروری است و برای فیلمساز که در حوزه فرهنگی فعالیت می‌کند ضروری‌تر است. من احساس می‌کنم با توجه به نوع مطالعاتی که در ایران وجود دارد، فیلمسازها به‌ویژه کسانی که به‌طور کلی در فضای فرهنگی فعالیت می‌کنند، فقط در حوزه سینما محکوم به مطالعه فراوان نیستند. مطالعه در چند زمینه به آنها کمک می‌کند؛ اول اینکه واقعاً نگرش آنها را شکل می‌دهد، دوم اینکه باعث می‌شود هدفمندتر و آگاهانه‌تر کار کنند و سوم اینکه با ذهنی روشن‌تر به خلق اثر بپردازند. در نهایت



محمّد حسینی کارگردان فیلم کوتاه «های‌کی»



مارگارت اتوود:

نیمی از امریکایی‌ها مخالف وضع موجودند

مارگارت اتوود که همواره نوشتن زندگی‌نامه‌اش را به تأخیر می‌انداخت و خاطره را تنها ثبت «فاجعه‌ها و اشتباه‌های احقانه» می‌دانست، سرانجام پس از شش دهه سکوت به زندگی خود بازگشت. Book of Lives (کتاب زندگی‌ها) تسویه‌حسابی بی‌پرده با گذشته شخصی، از کودکی تا مرگ همسرش و تحلیلی از جهانی است که به کاپوس‌های پیشگو یانه‌اش بدل شده است. به گزارش اینبنا، مارگارت اتوود در آستانه ۸۶سالگی همچنان با چشمانی تیزبین و طنزی گزنده به جهان می‌نگرد. با وجود قلبی که تازه به باتری وصل شده و زندگی‌ای با قهوه بدون کافئین، هنوز از پانفتاده است. به شوخی می‌گوید ناشرش نگران است بیش از چاپ کتاب تازه‌اش از دنیا برود و خودش با سبکی قهوه و شیرینی از پله‌های پایین می‌آید تا گفت‌وگو را در میان برگ‌های افرا ادامه دهد.

کتاب جدیدش، کتاب زندگی‌ها، خاطراتی ۲۴۴صفحه‌ای است که از کودکی در جنگ‌های انترپو تا مرگ همسرش گرم گیبسون در ۲۰۱۹ را دربرمی‌گیرد. کتاب جدید در قالبی صمیمی و گفت‌وگویی، گذرگاه‌های بزرگ قرن را مرور می‌کند؛ از افسردگی بزرگ تا جنگ جهانی، مک‌کار تیسم، ترور کندی، ۱۱ سپتامبر، دوران ترامپ و همه‌گیری کرونا. در دل این تاریخ‌ها، تسویه‌حساب‌های خصوصی هم حضور دارند؛ دانش‌جویانی که نوشیدنی‌اش را مسموم کردند، نویسنده‌ای که او را به اختاپوسی قاتل تبدیل کرد، با لیخنه خشک می‌گوید: «می‌دانم او کیست یا بود، مردک.»

خلع‌های که با گیبسون در آن زیست، امروز آرام و سایه‌دار است، روزگاری اقامتگاه یک فرقه بوده، با دیوارهایی تاریخی برای خفه کردن فریادها؛ اکنون در کنار نقاشی‌ها و یادگارهای ادبی، مجسمه‌ای بافته‌شده از اتوود در لباس ندیمه ایستاده است خودش می‌خندد: «هتل همه، من هم نامه نفرت دریافت می‌کنم، فقط کمتر شده، ولی هنوز هستند.»

نامش هر سال در فهرست پیش‌بینی نوبل دیده می‌شود، اما شهرتش همان چیزی است که مانع در یافت جایزه می‌شود. اتوود که روزگاری در سایه راث، اپدایک و بلو آغاز کرد، حالاندام نویسنده‌ای است که مرزهای جنسیت و جغرافیا را درنور دیده است. خودش می‌گوید: «می‌دانم بعضی‌ها از این راحت می‌شوند، اما من فقط هنوز زنده‌ام، پیرترین بازمانده نسل خودم» و با طعنه می‌افزاید: «ما کانادایی‌ها دنبال مشهورترین بودن نیستیم.»

اتوود که اکنون به نماد جهانی مقاومت بدل شده، شهرت خود را با یک «تصادف تاریخی» می‌داند: تلاقی اقتباس تلویزیونی سرگذشت ندیمه در سال ۲۰۱۷ با پیروزی دونالد ترامپ («صبح بعداز انتخابات، همه فکر کردند در نمایشی دیگر بازی می‌کنند. نه اینکه سناریو عوض شده باشد، اما قالب تغییر کرد. تا دیروز فانتزی به نظر می‌رسید و ناگهان شد پیش‌درآمد واقعیت.» او با تأسف از وضعیت کنونی امریکایی‌ها گوید: «برای امریکامتأسفم، جایگاهش را به‌عنوان رهبر جهانی از دست می‌دهد و اگر همین مسیر ادامه یابد، چین جای آن را می‌گیرد. اما نباید گفت «امریکایی‌ها!»؛ نصف‌شان دست کم مخالف این وضعیت هستند.»

او هشدار می‌دهد که هرچند امریکاهنوز به یک تمامیت‌خواهی کامل نرسیده، اما در مسیر تمرکز قدرت حرکت می‌کند. «اگر ایالات متحده واقعاً به تمامیت‌خواهان کامل بدل شده بود، ما الآن نمی‌توانستیم وصایا را فلیمبرداری کنیم، همه یاد درنشان بودیم یا در تبعید یا مرده» با فروپاشی دیوار برلین، «هردمه‌سادندشانه گمان کردند جهان روی صلع پیش می‌رود». گفتند باید، حالا می‌رویم خرید، همه چیز دست می‌شود، اما هر بار نظم جهانی را برهم زنی، کسانی می‌آیند تا خلأقدرت را پر کنند» و از این عطش قدرت را در رهبران تاریخ می‌بیند و با اشاره به ترامپ، از زبان او می‌گوید: «من خود امریکا هستم». باوجوداین فضای تیره، او مقاومت را بیهوده نمی‌داند. اتوود با اشاره به طرح ترامپ برای ادغام کانادا، با لحنی نیمه‌شوخی و نیمه‌جدی می‌گوید: «ها از تش کوچکی داریم. «همه‌دخام» نوشتن بود. او از عشق‌های دوران جوانی‌اش بی‌برده سخن می‌گوید: «فکر می‌کنم از نسل امروز بیشتر خوش گذرانیدم.» این نگاه نافذ و سرکش، همان چیزی است که آثارش را چنین زنده و ماندگار کرده است.

در مجموعه مقالات پرسش‌های سوزان، توصیه‌ای می‌دهد که به‌خوبی توصیف خودش است: «برای فرار از تمساح، ریگزاکر بدخواه گفت‌وگو باو نیز چنین است؛ پریچ‌وخم و پیش‌بینی ناپذیر، جست‌وجوگر میان برگ‌زیت و داگرتند، انقلاب فرانسه و زامبی‌ها، مصاحبه‌گران بی‌احتیاط را سال‌هاست «از هم می‌فرزد» اما حالا از آمر است، شاید چون دیگر کسی نمی‌پرسد چرا داستان‌هایش تیر ماند.

مارگارت التور اتوود، متولد نوامبر ۱۹۳۰، در میان جنگل‌های کبک، فرزند کارل حشره‌شناس و مادری معلم است. کودکی‌اش را در میان ورغ‌ها و مار‌ها گذراند و از آنها ترس نداشت، جز از صاعقه و خرس. از آن زندگی روستایی اموخ که باید خود را حفظ کند، درس بزرگش همان بود که بعدها در چشمان‌گر به دوباره نوشت: هرگز از قلدرها نترس.

بررسیه‌ها راوار در گرفت؛ جایی که بعدها در سرگذشت ندیمه همه ساختمان‌هایش را به یادگار گذاشت، از جمله دیوار هاروارد با بن‌های آویزان شده نخستین شغلش در یک شرکت بازاریابی، مبنای رمان نخستش زن خوراکی (The Edible Woman) شد؛ برای اتوود، هر تجربه، مواد خام یک داستان است. اواخر دهه ۶۰ با جیم پولک، هم‌کلاسی قدیمی‌اش در هاروارد از دواج کرد. «یکی از عجیب‌ترین اتفاق زندگی‌ها ما برای هر دوی ما، از آن زمان تا امروز، اتوود هرگز از نوشتن و هشدار دادن بازنايستاد. خودش به آرامی اما با قاطعیت می‌گوید: «این هولناک‌ترین دوران است، اما هنوز می‌توان نوشت.»



ما آدم‌ها به جای آنکه زندگی کنیم و باشیم فقط در حال جمع کردن و «داشتن» هستیم. ما به جای آنکه دنبال دانستن باشیم، دنبال جمع کردن اطلاعات هستیم.

به جای آنکه از پول لذت ببریم، دنبال ذخیره کردن برای آینده هستیم، به جای آنکه به چیزهای مان فرصت حضور و زندگی کردن بدهیم سعی می‌کنیم مثل یک دارایی آنها را داشته باشیم تا تصور که ما می‌خواهیم زندگی کنند و به آنچه ما باور داریم، ایمان بیاورند. به جای آنکه از لحظه‌ای که در آن هستیم لذت ببریم، سعی می‌کنیم با عکس گرفتن، آن لحظه و خاطره را تصاحب کنیم... می‌خواهیم همه چیز را به بهترین حالت آن حفظ کنیم، دوست داریم همیشه جوان بمانیم و سالم. در همه اینها ما دنبال «ثبات» و «قرار» هستیم و از این بابت متحمل اضطراب و رنج می‌شویم. نگرانی اینکه ثبات در مسائلی که ما مربوط است، از بین برود. در حالی که در دنیا هیچ چیز ثبات و قرار ندارد، هیچ چیزی «همانطوری که هست باقی نمی‌ماند» و این قانونی است که ما مدام آن را از یاد می‌بریم.

ما برای آنکه «قرار» را حفظ کنیم، بی‌قراری می‌شویم. اگر جرئت داشته باشیم این قانون را بپذیریم که دنیا بی‌ثبات است و هیچ چیز پایدار نیست، به آرامش بزرگی می‌رسیم.

فقط اوست که می‌ماند.

برشی از کتاب داشتن یا بودن نوشته اریک فروم